

تاریخ ۲۰۰۹ / ۰۱ / ۰۹

تتبع و نگارش: امین الدین « سعیدی »

## جدایی دین از سیاست

خواننده گان گرامی!

قبل از اینکه به اصل موضوع مورد بحث بپردازم ضرورت است تا مواد ترکیبی بحث را مورد مذاقه قرار دهیم. باید شناخت که دین چیست؟ مذهب چیست؟ تفاوت دارد و یا خیر؟ منظور ما از ادیان سماوی است یا ادیان ساخته شده بشری؟ منظور ما دین اسلام است یا ادیان آسمانی دیگر مانند مسیحیت و نصرانیت و ....؟ واضح سازیم آیا تفاوت بین این ادیان آسمانی وجود داشت و یا دارد؟ آیا در طول تاریخ دین مسیحیت جدال و تلاش بین دین مداران و سیاست مداران جوامع بشری در طول تاریخ وجود داشته و یا خیر؟ این جدال ها و کشمکش ها بین سیاست مداران و افراد دین خاصا در طول سالهای متمادی و جوامع مختلف بشری تا کدام حد موجه منطقی و مستدل بوده و تا کدام حد نه؟ مفاهیم رهبانیت در مسیحیت و موضع گیری اسلام در مورد؟ منظور ما از جدایی دین از سیاست؟ حدود و چوکات این تلاش ها ی جدایی؟ جوامع که این جدایی دین و سیاست استدلال خود را دارد و جوامع که دین اکثریت مردم آن اسلام است؟ آیا دین اسلام قوانین و مقررات برای تنظیم روابط انسان و الله تعالی (قوانین مربوط به عبادت) و قوانین و مقررات که معاملات انسانها را تنظیم میکند دارد؟ اگر دارد پس موجودیت قوانین بدون قوه مجریه چه معنا خواهد داشت؟ قوانین و حاکمیت برای کی است؟ در صورتیکه که برای مردم و نگه داری ارزش های باشد که مردم آنرا توقع دارند - در نظر نه گرفتن خواست مردم تا کجا انسانی خواهد بود؟ آیا مشروعیت حاکمیت باید از دین گرفته شود یا از ملت؟ چرا عده از قبول واقعیت اینکه دین اسلام را نمیتوان از سیاست جدا کرد ترس دارند؟

این و دهها سوال دیگر که تفکر و تعمق به جواب درست و مستدل به این سوالات ما را به راه مطلوب و درست رهبری کرده میتواند.

از جانب دیگر اگر موضوع را به این وسعت مورد مذاقه و غور قرار دهیم از حوصله خواننده امروزی که زود جواب توقع دارد میبیراید. به این منظور من هم اینک مستقیم به موضوع تمرکز نموده و تلاش میکنم بخش از سوالات فوق را مورد مذاقه قرار داده و خدمت شما جواب بخش از این سوالات را موشگافی نمایم.

آنچه به دین اسلام و فهم ما از دین اسلام قرار دارد با صراحت تام و به اعتقاد قوی، راسخ، محکم و متین باید گفت که : دین واقعی با سیاست پیوند محکم و قوی ناگسستنی دارد و حتی گفته میتوانم که دین و سیاست مکمل یکدیگر در تأمین عدالت الهی و همه جانبه و جامعه بهتر و انسانی رول بس مهم دارد.

دانشمند محترم دکتر محمد فرید یونس/ از ایالات متحده آمریکا طی مقاله خویش تحت عنوان (نشرات فقه اسلامی ، سلسله بیست و نهم ) مینویسد :

(دین نه تنها کلمه عربی است بلکه کلمه قرآنی است. فرهنگ لاروس عربی - فارسی آنرا چنین معنی میکند: آیین، کیش، اسم است برای تمام آنچه که بدان پرستش خدا کرده شود. ملت، مذهب. - فقه: اعتقاد به قلب و اقرار به زبان و عمل به جوارح. - سیرت. طریقه. روش. - عادت. - حال. - کار. پرهیزگاری، خدانشناسی، حساب، محاسبه، مُلک، حکمرانی، فرمانروائی، سلطنت، زمامداری، فرماندهی، حکومت، کشور داری، قضا داد رسی، تدبیر پایان کار را نگرستن. کار سازی "یوم الدین" روز حسابانرا چنین معنی میکند: آیین، کیش، اسم است برای تمام آنچه که بدان پرستش خدا کرده شود. ملت، مذهب. - فقه: اعتقاد به قلب و اقرار به زبان و عمل به جوارح. - سیرت. طریقه. روش. - عادت. - حال. - کار. پرهیزگاری، خدانشناسی، حساب، محاسبه، مُلک، حکمرانی، فرمانروائی، سلطنت، زمامداری، فرماندهی، حکومت، کشور داری، قضا داد رسی، تدبیر پایان کار را نگرستن. کار سازی "یوم الدین" روز حساب.

از معنی فوق به وضاحت معلوم میشود که دین در اسلام معانی مختلف دارد که حکومت داری و کشور داری و داد رسی و حکمرانی را در بر میگیرد نه اینکه مانند دیگر ادیان تنها عقیده به موجودات ماورای طبیعت باشد و در امور زنده گانی انسان ارتباط نداشته باشد. همچنان دین را در ادیان دیگر به زبان انگلیسی Religion مجبوراً ترجمه کرده اند چون در زبان های غربی کلمه ئی برای دین ندارند. در حالیکه اسلام یک Religion نیست بلکه یک روش زندگی کامل است. خداوند در مورد مکمل بودن اسلام منحیث دین در قرآن مجید چنین می گوید "الیوم اکملت لکم دینکم" یعنی امروز من دین شما را کامل کردم.

Religion از لغت "Relegere" که در لاتین دوباره خواندن و یا مکرر و یا یک عمل را بار بار کردن معنی میدهد. مثلاً در زبان انگلیسی می گویند فلانی هر روز مکرر روزنامه می خواند "He reads the daily paper religiously". همچنان قاموس زبان انگلیسی مذهب را عنعنه و رسم رواج، اعتقاد به موجودات ماورای طبیعت تعریف میکند که به هیچ صورت معنی دین را در اسلام افاده نمی کند. زیرا تعریف دین در اسلام معنی و مفهوم همه جانبه و فراگیر دارد که همه امور زندگی را در بر میگیرد.

#### تعریف سیاست:

سیاست که کلمه عربی یعنی السیاسیه است و تعریف آن بهبود بخشیدن به وضع مردم با رهنمائی کردن شان به آنچه مصلحت آنان است. اداره کردن امور مردم و حکومت کردن بر مردم می باشد.

می بینیم که سیاست هم در فرهنگ اسلام موقیعت خاص دارد که رهنمائی مردم است، پس دین و سیاست در فرهنگ اسلام نه تنها شامل است بلکه معنی بسیار ارزنده یعنی اداره امور و اصلاح مردم از طریق حکمرانی می باشد. هیچ عالم دین، جامعه شناس، بشر شناس مسلمان و غیر مسلمان و مستشرق در جهان نیست که ادعا کند که در اسلام دین از سیاست جداست. همه متفق علیه به همین نظر هستند که در اسلام دین از سیاست جدا نیست و اگر کسی چنین ادعا کند، واضحاً اسلام را ندانسته است و بهتر است قبل از اینکه نتیجه گیری کند باید مطالعات خود را توسعه دهد.

#### خواننده محترم!

دین بدون سیاست، هم چون درختی بی ثمر است. دشمنان اسلام استعمارگران و به این نتیجه رسیده اند که بزرگترین دشمن آنها دین است.

بدین اساس همه کوشش و فعالیت خویش را به این نقطه متوجه ساخته اند، تا دین را از ماهیت اصلی آن که سعادت بشریت است، تغییر دهند. با وجود تفاوت های معین بین دین اسلام و مسیحیت در طول تاریخ جوامع بشری تلاش های زیاد وجود داشت و دارد که دین مسیحیت از سیاست جدا سازند. اول اینکه این دین مسیحیت به فهم ما تحریف شده است و دوم اینکه دیدگاه های دین مسیحیت و اسلام در موارد معین متفاوت است. دین مسیحیت بدون مداخله در سیاست بوده میتواند. اما برای دین اسلام این فهم قابل قبول نیست. سعی و کوشش آنها در انزوا قرار دادن دین در مساجد و معابد دینی به این هدف است که آنان نمی گذارند دین وارد جامعه و عرصه سیاست گردد. در حالیکه دین اسلام در ذهن رگ و ریشه مردم مسلمان و جوامع اسلامی وجود داشته و ارزش های اسلام مورد احترام و خواست مسلمانان است. این خواست ها در موارد معین با خواست غاصبین در تضاد بوده

لذا به همین منظور شعار جدایی دین از سیاست را در همه جا مطرح کرده اند و این مبارزه را در دستور روز خویش بخصوص بعد از ختم جنگ سرد، قرار داده اند.

در سالهای اخیر بخصوص بعد از بیشتر از سه دهه فاجعه در کشور عزیز ما افغانستان، نظیر همچو کوشش ها براه افتاد، تا بزعم خودشان سیاست را از دین جدا سازند.

موفقیت های زود گذر را تا موفقیت های مردمی و اصلی باید تفاوت کرد و نباید فریب خورد. ما به این معتقد ایم که آنچه خواهد شد که مردم میخواهند و راه مردم روشن است. تلاش میکنم و میخواهم در این مقاله، مؤجز و کوتاه به توضیح بخش این واقعیت که آیا واقعا "جدایی دین از سیاست بخصوص در جوامع مثل افغانستان ممکن است یا خیر؟ به موشگافی های معین پرداخته و نکات چند را خدمت شما خوانندگان عزیز بپیکش نمایم:

نیرو های معین در جهان از تشکیل حکومت اسلامی که دین و سیاست را بطور قطع باهم پیوند میدهند، سخت در هراس اند. علت عمده ترس از این مسئله را میتوان در دو نقطه عمده مورد تحلیل و ارزیابی قرار داد:

اول: دین که در جوامع غربی وجود دارد، دین مسیحیت کنونی است، و این بدین معنی است که این دین بر اثر تحریفات، ماهیت دینی خویش را ریگد با گذشت زمان اصلاً از دست داده و دین عملاً به یک مسئله خصوصی و فردی و منحصر به رابطه خلق و خالق که تعلیمات آن منحصر به یک سلسله توصیه های اخلاقی میشود، درآمده است و کاری به مسایل اجتماعی و مخصوصاً مسایل اخلاقی ندارد. فرق یکنفر دیندار با یکنفر غیر دیندار در این جوامع آنست که فرد دیندار به یک سلسله مسایل اخلاقی پایبند است و هفته یکبار آنها روز یکشنبه صبح ناوقت به کلیسا می رود و ساعتی هم به

عبادت و مناجات خدا مي پردازد، ولي افراد بي دين کدام تعهدي نسبت به مسايل اخلاقي اساساً نداشته، هرگز به كليسا هم نمي روند و به منظور تقويه بنيه مالي خويش از پرداخت ماليه به كليسا رسماً استعفاء نموده، خود را بي دين معرفي داشته و حتي حاضر نيست كه طفلش در كليسا (غسل تعميد) ببيند و مرده اش توسط ملاي كليسا دفن شود. درين ميان كنگوري هاي خورد و ريزه ديگر هم است اما عمدتاً به همين منوال ميباشد.

دوم: به صورت عمده عدم آگاهي از مفاهيم اصلي اسلام و عدم فهم از هدف اصلي جدابي دين و سياست است. ميخواهم توجه خواننده عزيز را ببيك نقطه جلب كنم كه گروه هاي تلاش كننده جدابي دين و سياست به خاطر ات بسيار در دنياي از حكام كليسا در قرون وسطي و دوران محاكم (تفتيش عقايد) دارند، و اين مسئله باعث آن شده است كه براي هميشه دين را از سياست جدا كنند. بخاطر اينكه رهبر كليسا در قرون وسطي بر تمام شئون زندگي مردم اعم از سياسي، اجتماعي و فرهنگي مردم اروپا مسلط شدند و پاپ ها با قدرت تمام بر كشور هاي اين قاره حكومت ميكردند. كليسا در دوران حاكميت خويش، عرصه را چنان بر مردم بخصوص اهل علم و فرهنگ ضيق ساخت، كه حتي جرأت اظهار نظر در برابر اين حاكميت را از دست دادند. كليسا نه تنها خود را شارع و مفسر بفردي كتاب مقدس دانسته، حتي به كسي اجازه نميداد كه در ساير علوم بشري ابراز نظر نمايد. ارباب كليسا همه پيشرفت هاي بشري را جاهلانه مخالف كتاب مقدس قلمداد نموده و بدین ترتيب تضاد را بين علم و دين، بر قرار كردند.

در سال 1210، شوراي كليساي پاریس حتي خواندن كتاب ارسطو را كه در باره فلسفه طبيعي تحرير داشته بود، ممنوع اعلام و خواننده آنرا بنام مُرد، ملحد و مُشرك مجازات ميكرد. اين ممانعت ها به حدي رسيد كه نماينده پاپ در پوهنتون پاریس مضاميني كه در آن از مسايل فلسفي، متافزيك و فلسفه طبيعي بحث بعمل ميآورد، ممنوع اعلام داشت. پاپ هاي كليسا در برابر نهضت هاي علمي و در برابر ابتكارات جديد قد علم كردند و همه چيز را و همه پيشرفت ها را در ضديت با دين معرفي داشتند و تعدادي بيشماري از دانشمندان و علماي مشهور و از جمله علماي علوم طبيعي را به پاي محاكمه كشانيدند: بعضي ها را سر بريندند و بعضي ها را حتي زنده در آتش سوزاندند و يا هم به زندان ابدي محكوم ساختند.

شاهان و امراي وقت، به ارباب كليسا باج مي پرداختند و از اوامر و نواحي شان بدون چون و چرا اطاعت مينمودند. ارباب كليسا توانست با تطبيق فتوا هاي ديني، صاحبان سرمايه هاي هنگفت گردند و زندگي مرفه را براي خود و پيروان خويش بنا نهادند.

همه اي اين امور موجب آن شد، تا با گذشت زمان مردم بر ضد آنها شورش را براه اندازند و زمينه را براي يك قيام سراسري مساعد ساختند. در پيشاپيش و رهبري اين قيام، علماء، دانشمندان و شخصيتهاي دينفوذ در جامعه در برابر روحانيت كليسا موضع اتخاذ نموده و در نهايت شعار جدابي دين از سياست را در پيش گرفتند، كه با استقبال مردم از آنجمله علماء و دانشمندان قرار گرفت.

شعار جدابي دين از سياست، از يكسو و تضاد علم و دين از سوي ديگر در همه جا سر داده شد، كه با پيروي اين شورش، كليسا و اربابانش را از صحنه اجتماع و حكومت عقب راندند و از امپراتوري عظيم الشان شان، صرف منطقه كوچكي بنام **”واتيكان“** كه كمتر از يك كيلومتر مربع مساحت دارد، را در تصرف دارند. اينهمه تحولات بود كه در آن شرايط خاص بوجود آمده بود.

طي دوران جنگ سرد، ايالات متحده امريكا از مسلمانان براي مبارزه و مقابله با كمونيسم و اتحاد شوروي سابق، با در نظر داشت اينكه اسلام با نظام سياسي- اجتماعي غرب سازگار و هماهنگي داشته، استفاده عظيمي بعمل آورد، ولي حالا غرب ديگر در فكر سقوط كمونيسم نيست، ايدئولوژي كمونيسم ديگر شكست خورده و جوهر و حقيقت اش را از دست داده است. بدین لحاظ ليه تيز تبليغات عليه اسلام و مسلمانان براه افتاده. بخاطر حفظ منافع اقتصادي شان در اين كشور ها بخصوص نفت متوجه گشته و در فكر منزوي ساختن اسلام در كنج مسجد افتاده و شعار جدابي دين از سياست را بلند کرده اند. در اينجا سوالي مطرح ميگردد: دين اسلام كه به عنوان تهديد مطرح شده است، اين تهديد از ديده يك ملاي مسيحي است كه از اسلام در هراس است، و يا اين نظريه حكومت سياسي است كه توسط صهيونيست ها رهبري ميگردد؟ اين مهم است كه انگيزه و علت آن تجسس گردد.

به نظر من يگانه عامل كه موجب خشم بخش از نيرو ها در برابر اسلام گرديده است، همين است كه چرا دين مقدس اسلام

تا هنوز از تحریف و دستبرد مصئون مانده است و چرا مسلمانان تا هنوز به اساسات متین کتاب الله (قرآن عظیم الشان) و سنت پیامبر بزرگوار اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و سلام پایند هستند؟

دین اسلام دین امر به معروف و نهی از منکر است، و این هدایت یکی از ضروریات ایمان و رستگاری در اسلام بحساب می آید. و قرآن عظیم الشان برای تحقق این امر بزرگ در قرآن تأکید فراوانی به آن بعمل آورده میفرماید:

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) و یکی از خصوصیات که امت اسلامی را از دیگران ممتاز می کند، انجام این فریضه ذکر شده است. همچنان عامل دیگر ترس از اسلام، ناشی از ریشه مذهبی اسلام نیست، بلکه از ریشه های سیاسی اسلام که از قوت خاص خویش برخوردار بوده و می باشد. از جمله یکی از این ریشه ها، مفهوم "جهاد" است که از اصول اسلامی بشمار رفته و موجب وحشت در بعضی از نیروها در جهان در طرح ریزی سیاست خارجی خود با جهان اسلام شده است.

این نیروها با طرح شعار آزادی، دموکراسی و مبارزه علیه تروریسم و بنیادگرایی، تبلیغات وسیعی را در جهان اسلام براه انداخته و مبارزه با بخش از پدیده های منفی به نام دین و اسلام را با مبارزه به ضد اسلام همگام میدانند.

ولی سوالي بعمل می آید، که عامل تشدید بنیادگرایی در جهان اسلام کی بود؟ و کی باعث اوج گرفتن بنیادگرایی در کشور های اسلامی گردید؟ سوال مطرح می گردد آیا آنها با این برخورد خویش که مبارزه به ضد افراطی گری را همگام با مبارزه با اسلام ساخته اند مشکل خویش را بزرگتر نه ساخته اند؟ جواب واضح است که درین جنگ برنده نه خواهند بود. نتیجه منفی خواهد بود. واضح است که نیرو های معین در جهان به نام دیموکراسی و حقوق بشر موجب افزایش بنیادگرایی در کشور های اسلامی از جمله افغانستان و منطقه گردیده اند. سالهای جهاد مجاهدین علیه روس ها و پشتیبانی از جنبش طالبان و غیره شاهد این مدعا است.

با دقت کوتاه در خواهیم یافت آنهاييکه که خواستار جلوگیری از بنیادگرایی در برخی از کشورها اند عملاً در بعضی کشور های اسلامی خواستار تشدید و تقویه نیروهای بنیادگرایی می باشند یا بودند.

نقطه قابل توجه در آن است، که دین اسلام که این نیروهای به اصطلاح دیموکرات خواستار جدائی شان از دولت است، با اصول و اساسات ادیان دیگر تفاوت زمین تا آسمان را دارا می باشد. یکی از اوصاف و خصایص دین مقدس اسلام، اقوام بودن دین اسلام بر سایر ادیان است. خداوند پاک در قرآن عظیم الشان میفرماید: "ان هذا القرآن یهدی للتي هي اقوم" همانا این قرآن، بشر را به استوارترین راه هدایت می کند.

این بدان معنی است، که دین اسلام دینی است که با احکام تفصیلی و قواعد کلی، زندگی انسان را از تولد تا مرگ تنظیم میکند. هیچ چیزی در حیات انسان رخ نمیدهد، مگر اینکه حکم آن در اسلام موجود نباشد. و حتی یک عمل از اعمال فردی و اجتماعی انسان را بدون حکم نگذاشته است. این حکم یا در قرآن عظیم الشان است، و یا هم در سنت پیامبر اسلام توضیح و بیان گردیده است.

صفت دیگر اسلام (اکمل و اتم) بودن این دین است: طوریکه خداوند پاک میفرماید: "اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام دينا" امروز دین را برای شما کامل و نعمت خویش را بر شما تمام کردم و از اینکه اسلام دین شما باشد، راضی شدم."

سوالی باید کرد آیا در یک دین مکمل میتوان کمبودی یافت؟ و قتیکه قرآن می گوید دین اسلام مکمل است پس چطور امکان دارد که در یک روش زندگی مکمل دین را از سیاست جدا پنداریم؟ و قتیکه ما نظر به آیه صریح قرآن قبول می کنیم

که دین اسلام مکمل است پس ما نمی توانیم که به دست خود دین را برای مقاصد شخصی و فردی خود آنرا نا مکمل بدانیم و یا از اینکه مردم تحت نام اسلام بی عدالتی کرده اند دین را از سیاست جدا کنیم. و یا اینکه برای مستعمرین ممد خدمت شده باشیم، نام اسلام را نگیریم و داد از دیموکراسی بعمل آریم. در کشور چون افغانستان که اکثریت آنرا مسلمان مسلمان تشکیل میدهد باید در فکر تحقق عدالت اسلامی باشیم تا در فکر واژه های بیگانه.

دین اسلام، دینی است که همه چیزش سیاست است. حتی اگر به عبادت این دین مقدس اسلام هم توجه صورت گیرد، در واقعیت امر سیاست است. اسلام برای همه چیز و برای همه شئون و عرصه های زندگی طرح و پروگرام منظم و منطقی دارد. در احکام مقدس اسلام، امور سیاسی و اجتماعی نسبت به امور عبادی بیشتر مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفته است. اسلام طرح منظمی برای زندگی و حکومت و حکومت داری دارد. اسلام دین سیاست و حکومت است. اسلام یک حکومت است که یک جنبه اش حکومت سیاسی و جنبه دیگرش حکومت معنوی است. اسلام یک دین عبادتی-سیاسی است که در امور سیاسی اش عبادت منظم است و در امور عبادی اش سیاست.

رسول مقبول ما حضرت محمد(ص) پایه سیاست را در دیانت گذاشته است و خود تشکیل حکومت داده است. دعوت و مکتب اسلام معنویات است نه مادیات. اسلام مادیات را در پناه معنویت میخواد. قوانین اسلام به نیاز های انسان پاسخ داده و قوانین صریح در زمینه را دارا می باشد. اسلام، اساساً دینی اجتماعی است و فقط به بعد فردی انسان توجه ندارد. این دین با اصول، ارزش های عالیش مطابق به حکم صریح قرآن عظیم الشان و سنت پیامبر بزرگوار اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و سلم انسانها را به زندگی اجتماعی دعوت نموده و ارشادات خاصی در این زمینه به پیروان خویش ارایه داشته است.

اسلام دین آزادی و استقلال است. اسلام تضمین کننده دنیا و آخرت است. مشکل عمده ما مسلمانان، دوری از اسلام و قوانین واقعی اسلامی است، در غیر آن اسلام برای نجات بشر و سازندگی بشر آمده است. هدف اسلام ساختن انسان است. اسلام برای ملیت خاصی نیست، اسلام برای مسلمانان، یا افغانها و یا عرب و عجم نازل نگردیده، اسلام متعلق بهمه بشریت بوده، رنگ، پوست، نژاد، قبیله و زبان در این نظام ارزش ندارد. در اسلام اساساً ملیت خاصی مطرح نیست. اسلام برای اتحاد تمام ملل جهان آمده است. اسلام خواستار امت بزرگ بنام امت اسلام میباشد. اسلام، دین حقوق بشر است و حقوق طبیعی و مادی و معنوی مسلمانان و غیر مسلمانان و حتی حیوانات نیز در جامعه اسلامی، محترم شمرده می شود.

اسلام صرف دین دیروز، دین امروز نیست، بل دینی است برای صلاح و فلاح بشر و این بشر است که به رهنمایی ضرورت دارد. دین اسلام به ذات خود ندارد عیبی، هر عیبی که است در مسلمانی ما و فهم ما از اسلام میباشد. اسلام برای اصلاح جامعه آمده است. اسلام برای تهذیب انسان آمده است. اسلام تعلیم است و تربیه.

اسلام برای بشر آمده، نه برای مسلمین و نه برای افغانها. پیغمبر اسلام برای بشریت مبعوث گردیده، نه برای مسلمین و نه برای عربها و یا افغانها.

در اسلام فقط یک قانون وجود دارد و آن قانون الهی است و بس. دین اسلام دینی است که در مسیر تکامل حرکت مینماید و تلاش و کوشش را تنها وسیله دستیابی به خیر و برکت و پیشرفت مادی و معنوی معرفی میکند. دین اسلام دینی است که با دگرگونی شرایط و اوضاع و احوال و تطور زمان و تغییر مکان قابل انطباق است و پاسخگویی نیاز های فطری، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و بطور خلاصه پاسخگویی نیاز های مادی و معنوی بشری است. دین اسلام دینی است که دلها را با رابطه برادری، برابری، الفت و محبت باهم نزدیک میسازد و آنرا پیوند میدهد. صداقت، امانت، اتحاد، همکاری و صمیمیت را در جامعه بوجود میآورد و بخل، حسادت، کینه و بدگمانی را از درونها می زداید. با ظالمان، جنایتکاران، منافقان و ریاکاران به مبارزه برخاسته و از نیکوکاران، مخلصان و خدمت گذاران به عنوان دوستان خدا یاد میکند. ارزش های پوچ افتخار به آبا و اجداد، ثروت و مقام، منزلت، رنگ و نژاد و همه افتخارات را از اعتبار انداخته تنها فضیلت، تقوی، ایمان و اخلاص را ملاک کرامت و شرافت قرار داده است. اسلام دین اعتدال و میانه روی است و افراط و تفریط را قبول ندارد، همانگونه که اهمال و بی بند و باری را نمی پذیرد و هیچکسی را به چیزی که خارج از توان و قدرت او باشد، مکلف نمی نماید.

اصلاح زندگی دنیوی و اخروی بشر، هر دو مورد توجه دین بوده و هست، هر چند این دو هدف در طول یکدیگر قرار دارند

و با يکديگر تعارض و تراحمي ندارد. دنيا گرچه مقدمه آخرت است و راه است نه مقصد، ولي بدون اصلاح راه و تحميل مقدم نمي توان به مقصد رسيد و ذي المقدمه را بدست آورد. دين اسلام روش خاصي براي زندگي دينوي است که مصلحت دينوي بشر را در جهت اكمال اخروي و حيات ابدي او تأمين ميکند. از اين رو لازم است شريعت در بر گيرنده قوانين باشد که به نياز هاي دينوي انسان نيز جواب گويد. بناء به هيچصورت نمیتوان حکم جدابي دين را از سياست صادر نمود، بلکه دين واقعي باسياست صحيح پيوند ناگسستني داشته و مکمل يکديگر در بوجدن آوردن جامعهء عادلانه مي باشد.